

منظر ایرانی

منظر مقهور

سالیان دراز، این درختان پناه جوی آبی بوده‌اند که از سرچشمه محلات به سوی مزارع پایین دست روان بود. ردیفی از درختان، سایه خود را بی هیچ منت به جویی می‌بخشید تا بتواند امانت خود را بی کم‌وکاست به دست صاحبانش برساند. منظر جوی ماریچ، برآمده از شکل زمین در پای درختان نظام گرفته از آن، هر اهل دلی را به شوق می‌آورد. شاعران و هنرمندان این سرزمین به دفعات، صحنه‌هایی از این منظر را در آثار خود تجسم کرده‌اند تا بیان حال و فهمی باشد که در کنار آن تجربه کرده‌اند:

مردمان سر رود آب را می‌فهمند (سهراب سپهری)

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین (حافظ)

آب، آئینه عشق گذران است (فریدون مشیری)

بنگر که جوی آب چه مستانه می‌رود (اقبال)

جوی آبی که روان در نظرت می‌گذرد / آب چشمی است که ما بر گذرت ریخته‌ایم (شاه نعمت‌اله ولی)

آن یکی در مرغزار و جوی آب / و آن یکی پهلوی او اندر عذاب (مولوی)

تدریجاً این منظره به نماد مشترک خاطرات ایرانیان بدل شد.

زندگی جدید اما سرنوشت دیگری برای آن رقم زد. ظهور بتن و جوی سنگی، آب را از ریشه درختان دریغ کرد. در ظاهر، برای حفظ آب و منفعت افزون‌تر، جوی‌ها نفون‌پذیر شدند. اما در نتیجه، ریشه‌های درختان خشکید و درختان یک به یک قطع شدند؛ دو خسارت پی‌درپی حاصل این بی‌خردی بود:

آب در برابر آفتاب قرار گرفت و تبخیر آن زیاد شد در حدی که بانشت آن به زمین برابری کرد و دیگر آن که منظر مثالی ایرانیان از دست رفت.

پارک‌ها و بوستان‌های جدید، اگرچه در شمار مساحت سبز چشمگیرند، اما حالی و خاطره‌ای بر نمی‌انگیزند. اینجاست که ارزش گوهرهای سرزمینی آشکارتر می‌گردد. منظرهای ایرانی که مقهور هجوم کمیت و فناوری شدند، به قالی‌های گرانبهایی می‌مانند که در زیر چرخ ماشین‌ها در حال فنایند.